

دانشنامه فلسفه استنفورد

(۹۰)

دبیر مجموعه: مسعود علیا

برای دکتر شاپور اعتماد  
شاهدی بر نیکی و خیرخواهی  
مترجم

---

سرشناسه: کلی، تامس، عکاس  
عنوان و نام پدیدآور: شواهد/تامس کلی؛ ترجمه امیرحسین خداپرست.  
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.  
فروست: دانشنامه فلسفه استنفورد؛ ۹۰/دبیر مجموعه مسعود علیا.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۳۷۰-۷  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
یادداشت: کتاب حاضر ترجمه مقاله‌ای تحت عنوان «Evidence» از  
دایرةالمعارف «The Stanford Encyclopedia of Philosophy» است.  
یادداشت: واژه‌نامه.  
یادداشت: کتابنامه.  
یادداشت: نمایه.  
موضوع: مصداق و نمونه  
موضوع: Evidence  
شناسه افزوده: خداپرست، امیرحسین، ۱۳۶۳-، مترجم  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ش ۸/ک ۱۷۱/BC  
رده‌بندی دیویی: ۱۲۱/۶۵  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۸۲۳۹۰۰

---

دانشنامهٔ فلسفهٔ استنفورد (۹۰)

# شواهد

تامس کیلی

ترجمهٔ امیرحسین خداپرست



این کتاب ترجمه‌ای است از:

## **Evidence**

*The Stanford Encyclopedia of Philosophy*

Thomas Kelly, Jul 28, 2014

این مجموعه با کسب اجازه از گردانندگان دانشنامه  
فلسفه استنفورد (SEP) منتشر می‌شود.



### انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

\* \* \*

دانشنامه فلسفه استنفورد (۹۰)

دبیر مجموعه: مسعود علیا

شواهد

تامس کلی

ترجمه امیرحسین خداپرست

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ پڑمان

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۷ - ۳۷۰ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 370 - 7

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

*Printed in Iran*

۷۰۰۰ تومان

## فهرست

- پیشگفتار دبیر مجموعه ..... ۷
- درآمد ..... ۱۱
۱. شواهد در مقام اموری که باور را موجه  
می‌کنند ..... ۱۷
۲. متفکران معقول به شواهدشان توجه می‌کنند ۲۷
۳. شواهد در مقام راهنمای صدق: شواهد در  
مقام نشان، نشانه یا علامت ..... ۴۳
۴. عینیت، همگانی بودن و بین‌الذهانی بودن:  
شواهد در مقام داور بی طرف ..... ۵۹
- یادداشت‌ها ..... ۸۱
- کتابنامه ..... ۸۹
- سپاسگزاری ..... ۹۷
- واژه‌نامه انگلیسی به فارسی ..... ۹۸
- نمایه ..... ۱۰۰



## پیشگفتار دبیر مجموعه

بسیاری از کسانی که در ایران به نحوی از انحا کار فلسفی می‌کنند و با فضای مجازی اینترنت نیز بیگانه نیستند نام دانشنامه فلسفه استنفورد<sup>۱</sup> را شنیده‌اند و چه بسا از این مجموعه کم‌نظیر بهره نیز برده باشند. این دانشنامه حاصل طرح نیکویی است که اجرای آن در سال ۱۹۹۵ در دانشگاه استنفورد آغاز شد و همچنان ادامه دارد. به لطف کمک‌هایی که گردانندگان این مجموعه از آن‌ها برخوردار شده‌اند، متن کامل تمامی مقالات این دانشنامه در اینترنت به‌رایگان و به آسان‌ترین شکل در دسترس خوانندگان علاقه‌مند قرار گرفته است.

نگاهی به ساختار و مندرجات مقاله‌ها و مرور کارنامه نویسندگان آن‌ها، که عموماً در حیطه کار خویش صاحب نام و تألیفات درخور اعتنا هستند، گواهی می‌دهد که با مجموعه‌ای خواندنی مواجهیم، مجموعه‌ای که غالباً مدخل‌های مناسبی برای ورود به گستره‌های متنوع تأمل فلسفی به دست می‌دهد. به این اعتبار، می‌توان به جرئت گفت کسی که می‌خواهد اولین بار با مسئله یا مبحثی در فلسفه آشنا شود، یکی از گزینه‌های راهگشایی که پیش رو دارد این است که ابتدا به سراغ مدخل یا مدخل‌های مربوط به آن در این دانشنامه برود.

دانشنامه فلسفه استنفورد (به سرپرستی دکتر ادوارد ن. زالتسا<sup>۲</sup>)

---

1. *Stanford Encyclopedia of Philosophy* (SEP)

2. Edward N. Zalta

افزون بر این که پیوندی فراگیر میان فضای دانشگاهی و عرصه عمومی برقرار کرده، ویژگی‌های درخور توجه دیگری هم دارد. حجم بسیاری از مقاله‌های این دانشنامه چشمگیر است. ظاهراً دست نویسندگان در شرح و بسط کثیری از موضوعات و مباحث باز بوده است. دیگر این که در کنار مدخل‌های نام‌آشنا گاه به موضوعات و مسائل کم و بیش بدیعی پرداخته شده است که شاید در نظر اول ورودشان به دانشنامه‌ای فلسفی غریب بنماید و در عین حال خواننده را به بازاندیشی دربارهٔ دامنهٔ تفکر فلسفی و نسبت آن با زیست‌جهان خویش فراخواند. کتابنامه‌های مندرج در پایان مقاله‌ها نیز، که معمولاً به دقت تدوین شده‌اند، یکی از محسنات این دانشنامه است که به‌ویژه به کار دانشجویان و محققانی می‌آید که می‌خواهند در زمینه‌ای خاص پژوهش کنند. این را هم نباید از نظر دور داشت که خاستگاه این دانشنامه به هیچ روی موجب نشده است که متفکران و مباحث فلسفهٔ قاره‌ای نادیده گرفته شوند.

انتشار تدریجی این دانشنامه به زبان فارسی و فراهم کردن امکان مواجههٔ شمار هرچه بیشتری از خوانندگان علاقه‌مند با آن، چه بسا استمرار همان غایتی باشد که مورد نظر بانیان این طرح بوده است. بر این اساس، در گام نخست انتخابی اولیه از میان مدخل‌های پرشماری که در دانشنامه آمده است صورت گرفته و کار ترجمهٔ آن‌ها به سعی مترجمانی که با این طرح همکاری دارند به تدریج پیش می‌رود. ترجمهٔ کل دانشنامه البته غایتی بلندپروازانه است، به‌ویژه با توجه به این که هنوز همهٔ مقاله‌های آن به نگارش درنیامده‌اند. با این حال، تلاش بر این است که، در صورت فراهم بودن شرایط، انتشار این مجموعه استمرار پیدا کند و به سرنوشت مجموعه‌هایی دچار نیاید که آغازی چشمگیر داشته‌اند ولی دولتشان چندان پاینده نبوده است.

روال غالب این است که هر کدام از مدخل‌ها در یک مجلد منتشر شود، اما در مواردی که حجم یک مدخل از حداقل لازم برای این که به



هیئت مجلدی مستقل منتشر شود کمتر باشد، آن مدخل همراه با مدخل دیگری که با آن قرابت موضوعی دارد انتشار می‌یابد. به توصیهٔ دکتر زالتا، نسخهٔ اساس ترجمه‌ها آخرین ویراستی خواهد بود که در بخش آرشیو دانشنامه درج شده است، و همین امر در چاپ‌های مجدد ترجمه‌ها مبنای قرار خواهد گرفت. در مرحلهٔ ویرایش، تمامی ترجمه‌ها سطر به سطر با متن انگلیسی مقابله خواهند شد تا عیار کار درخور این مجموعه باشد. در این میان تلاش می‌شود توازن شایسته‌ای میان احترام به سبک و زبان هر مترجم از یک سو و اقتضائات مجموعه از سوی دیگر به دست آید. طرح انتشار این مجموعه شاید فردی بوده باشد، اما اجرا و اتمام آن البته کاری جمعی است و با تلاش مشترک و همراهی دوستانی میسر می‌شود که به این کار دل می‌سپارند. افزون بر ترجمانی که در این طرح همکاری می‌کنند، سپاسگزار دیگرانی هستم که مساعدتشان پشتوانهٔ اجرای شایستهٔ آن است. به‌ویژه از آقای دکتر زالتا و سایر گردانندگان دانشنامه قدردانی می‌کنم که اجازه دادند مجموعه حاضر به زبان فارسی منتشر شود. همچنین، باید یاد کنم از آقای امیر حسین زادگان، مدیر انتشارات ققنوس، که زمینهٔ اجرای طرح را فراهم کردند؛ آقای دکتر سید نصرالله موسویان، که یاری بی‌دریغشان برای این مجموعه بسیار مغتنم بوده است؛ آقای احمد تهوری، که در تسهیل ارتباطات نقش مؤثری داشته‌اند؛ و آقای جهانگیر ملک‌محمدی و یکایک همکاران ایشان در بخش فنی انتشارات، که می‌کوشند این مجموعه با شکل و شمایلی درخور منتشر شود.

مسعود علیا

زمستان ۱۳۹۲



## [ درآمد ]

من فکر می‌کنم اگر کسی در پی عبارت واحدی باشد برای بیان عرصه‌ای که فلسفه به سوی آن پیش رفته است، «بررسی شواهد» انتخاب بهتری است تا «بررسی زبان».

آ. ج. ایر، فلسفه در قرن بیستم<sup>۱</sup>

و وقتی سعی می‌کنیم «شواهد» را تعریف کنیم، ... این کار را بسیار دشوار می‌یابیم.

ر. ج. کالینگوود، مفهوم تاریخ<sup>۲</sup>

مفهوم شواهد<sup>۳</sup> هم در معرفت‌شناسی و هم در فلسفه علم مفهومی محوری است. البته «شاهد» اصطلاح فنی فیلسوفان نیست: فقط، یا حتی در درجه نخست، فیلسوفان نیستند که معمولاً از شواهد حرف می‌زنند، بلکه وکلا و قضات، مورخان و دانشمندان، روزنامه‌نگاران و خبرنگاران محقق و نیز صاحبان مشاغل متعدد دیگر و مردم عادی در روند زندگی روزمره هم از شواهد سخن می‌گویند. بنابراین، به نظر می‌رسد مفهوم شواهد مبنای پیشانی نظری محکم‌تری نسبت به مفاهیم مختلف

---

1. A. J. Ayer, *Philosophy in the Twentieth Century*

2. R. G. Collingwood, *The Idea of History* 3. evidence

دیگری دارد که جایگاه محوریِ مشابهی در فلسفه دارند (مثلاً، آن را با اصطلاح نیمه‌فنی «توجیه معرفتی» نزد معرفت‌شناسان مقایسه کنید).

با این حال، وقتی تبیین‌های فلسفی دربارهٔ شواهد را با نحوهٔ کاربردِ معمولِ این مفهوم در زمینه‌های غیرفلسفی مقایسه می‌کنیم، دیری نمی‌گذرد که تعارضی ظاهر می‌شود. نخست آن انواع اموری را در نظر آورید که غیرفیلسوفان حاضرند شاهد به حساب آورند. برای کارشناس پزشکی قانونی، شاهد می‌تواند اثر انگشتی روی اسلحه، چاقویی خون‌آلود یا لباسی آغشته به مایع منی باشد: شاهد اصولاً آن نوع چیزی است که کسی می‌تواند آن را درون کیسهٔ پلاستیک بگذارد و رویش بنویسد «مدرک الف». بنابراین، وکیل مدافع در محاکم جزایی می‌تواند این فرضیه را طرح کند که شاهدی که ظاهراً موکلش را مجرم نشان می‌دهد به دست ضابط قضایی فاسدی جاسازی شده است یا ممکن است امیدوار باشد که کارمند بی‌دقتی آن را به اشتباه آن‌جا گذاشته باشد. برای باستان‌شناس، شاهد چیزی است از آن دست که می‌تواند آن را از زیر خاک بیرون بکشد و برای تجزیه و تحلیل بیشتر محتاطانه به آزمایشگاه بفرستد. به همین قیاس، برای مورخ شاهد ممکن است عبارت از اسنادی باشد که تاکنون نادیده گرفته شده‌اند و اخیراً در یک بایگانی یا در کتابخانهٔ شخصی کسی کشف شده‌اند.<sup>(۱)</sup> تأمل در باب نمونه‌هایی مثل این‌ها به صورت طبیعی نشان می‌دهد که شواهد اصولاً عبارت از اشیایی فیزیکی یا شاید اشیایی فیزیکی با وضع و شکل خاص‌اند، زیرا قاعدتاً اشیای فیزیکی از آن دست

اموری‌اند که می‌توان آن‌ها را در کیسه پلاستیک گذاشت، از زیر خاک بیرون کشید، به آزمایشگاه فرستاد یا در بین اموال شخصی‌ای یافت که اهمیت تاریخی دارند.

این تصویر، هر قدر هم که طبیعی باشد، وفق دادنش با تبیین‌های غالب در تاریخ فلسفه درباره ماهیت شواهد دست‌کم تا حدی دشوار است. راسل، بزرگ‌ترین تجربه‌گرای نیمه نخست قرن بیستم، شواهد را داده‌های حسی<sup>۱</sup> می‌داند، یعنی فقرات ذهنی آگاهی فعلی فرد که او با آن‌ها آشنایی بی‌واسطه دارد. از این نظر، او درست در درون سنت تجربه‌گرایی کلاسیک قرار داشت. کوین، بزرگ‌ترین تجربه‌گرای نیمه دوم این قرن، در سراسر سیر فلسفی‌اش اعتقاد داشت که شواهد عبارت‌اند از تحریک گیرنده‌های حسی فرد.<sup>(۲)</sup> پوزیتیویست‌های منطقی بر آن بودند که احکام مشاهده‌ی<sup>۲</sup> یا «جمله پروتکل»،<sup>۳</sup> یعنی اموری زبانی که محتوایشان به شکل مناسبی مقید شده است، هر شاهده‌ی را که برای نظریه علمی مفروضی وجود داشته باشد تأمین می‌کنند؛ ماهیت دقیق این قیود در درون خود این سنت به مناقشه چشمگیری بدل شد.<sup>(۳)</sup> بر اساس مطالعه‌ای متأخر و تأثیرگذار، شواهد فرد عبارت از مجموع گزاره‌هایی است که می‌داند (Williamson 2000). بر اساس مطالعه‌ای دیگر، شواهد فرد منحصراً عبارت از حالت‌های ذهنی فعلی اوست (Conee &)

---

1. *sense data*      2. *observation statements*

3. *protocol sentence*

(Feldman 2004). در نظریه تأیید معاصر،<sup>۱</sup> روایتی غالب از بیزگرایی،<sup>۲</sup> به وجهی طبیعی چنین تلقی می‌شود که شواهد فرد با باورهایی که او به آن‌ها یقین روان‌شناختی دارد یکی است. البته این حرف که می‌توان داده‌های حسی، تحریک‌های گیرنده حسی، گزاره‌های دانسته یا حالات ذهنی فعلی فرد را داخل کیسه پلاستیک گذاشت (یا از زیر خاک بیرون کشید یا به آزمایشگاه فرستاد یا...) دور از خرد است. به نظر می‌رسد، از منظر بسیاری از افکار و سخنان متعارف درباره شواهد، کثیری از نظریه‌پردازی‌های فلسفی درباره شواهد تجسم خلط مقوله‌ای واقعاً عجیب و غریب‌اند.

علاوه بر این، قضیه صرفاً این نیست که تبیین‌هایی درباره شواهد که فیلسوفان آن‌ها را پیش کشیده‌اند تعارضی دست‌کم فی‌بادی‌النظر<sup>۳</sup> با بسیاری از چیزهایی دارند که خارج از قلمرو فلسفه درباره شواهد گفته و اندیشیده می‌شود. همان‌طور که حتی بررسی شتاب‌زده طرح‌شده در سطرهای پیشین هم روشن می‌کند، خود فیلسوفان نظریه‌هایی به نسبت دور از هم درباره چیستی آن اقسام اموری به دست داده‌اند که می‌توانند شایسته ایفای نقش شواهد باشند. چه چیزی می‌تواند چنین مغایرت‌هایی را توضیح دهد؟

یکی از امکان‌ها این است: هم در داخل قلمرو فلسفه و هم در خارج از آن، اغلب از مفهوم شواهد برای ایفای چند نقش

---

1. contemporary confirmation theory      2. Bayesianism

3. *prima facie*

متمایز بهره گرفته‌اند. گرچه برخی از این نقش‌ها مکمل‌اند، بقیه دست‌کم قدری با هم تعارض دارند. در واقع، چنان‌که خواهیم دید، اصلاً معلوم نیست که یک چیز بتواند همه آن نقش‌های متنوعی را ایفا کند که در زمان‌های مختلف انتظار رفته است که شواهد آن‌ها را به جا آورند. بنابراین، نظریه‌های متفاوت درباره ماهیت شواهد می‌توانند به طور طبیعی از تأکیدهای متفاوت بر اقتضاهای مختلفی برآیند که بر این مفهوم بار می‌شود. در آنچه از پی‌می‌آید، من برخی از نقش‌های نظری مفهوم شواهد را بررسی می‌کنم که انتظار رفته است این مفهوم آن‌ها را ایفا کند. همچنین، برخی نسبت‌ها بین این نقش‌ها را بررسی خواهم کرد.





## شواهد در مقام اموری که باور را موجه می‌کنند

به هر حال، مفهوم شواهد از مفهوم توجیه جدایی‌ناپذیر است. وقتی از «شواهد» به معنای معرفت‌شناختی حرف می‌زنیم، دربارهٔ توجیه سخن می‌گوییم: تنها در صورتی چیزی «شاهد»ی بر چیز دیگری است که بتواند بر معقولیت یا توجیه آن بیفزاید... مفهوم یکسره غیرهنجاری شواهد آن مفهومی نیست که ما از شواهد داریم و چیزی است که ما آن را نمی‌فهمیم.

جگوان کیم، «معرفت‌شناسی طبیعی شده چیست؟»<sup>۱</sup>

شواهد، هر چیز دیگری هم که باشند، آن قسم اموری هستند که می‌توانند تفاوتی در موجه بودن باور فرد یا (آنچه غالباً، ولی نه همیشه، با این امر یکی تصور می‌شود، یعنی) معقول بودن باور او ایجاد کنند. برخی فیلسوفان بر آن‌اند که آنچه باور فرد را موجه می‌کند کاملاً با شواهد او معین می‌شود. این دیدگاه را، که گاهی ذیل عنوان «شاهدباوری»<sup>۲</sup> می‌آید، می‌توان در قالب نوعی نظریهٔ ابستنا<sup>۳</sup> صورت‌بندی کرد که بر اساس آن

---

1. Jaegwon Kim, "What is 'Naturalized Epistemology'?"

2. evidentialism      3. supervenience

واقعیت‌های هنجاری<sup>۱</sup> دربارهٔ موجه بودن باور فرد بر واقعیت‌هایی دربارهٔ شواهد او مبتنی می‌شوند (به طور خاص بنگرید به Conee & Feldman 2004). بنابراین، به نظر شاهدباوران، هر دو فردی که شواهد دقیقاً یکسانی داشته باشند، از نظر موجه بودن باورهایشان دربارهٔ هر مسئلهٔ مفروضی، دقیقاً مشابه یکدیگرند.

با فرض شاهدباوری، بحث‌های سنتی مختلف در نظریهٔ معرفت به طور طبیعی به قالب بحث‌هایی دربارهٔ جایگاه نظریه‌های گوناگون تعیین ناقص<sup>۲</sup> درمی‌آیند. بنابراین، کسی که دربارهٔ معرفت ما به جهان خارج شکاک است معتقد است که شواهد شخص (که شاید مجموع تجربه‌های فعلی شخص تلقی شود) دیدگاه‌های متعارف و مبتنی بر فهم عرفی<sup>۳</sup> او را دربارهٔ محیط پیرامونش، در مقابل بدیل‌های شکاکانهٔ مختلف (مثلاً، این فرض که شخص به صورتی تشخیص‌ناپذیر در حال توهم است)، تأیید نمی‌کنند. به همین قیاس، می‌توان یک مناقشهٔ دیرپا را که واقع‌گرایان و ضدواقع‌گرایان را در فلسفهٔ علم از هم جدا می‌کند به صورت بحثی در این باره فهمید که آیا آن نوع شواهدی که در دسترس دانشمندان است اصلاً برای توجیه باور به نظریه‌هایی کفایت می‌کند که چیزهایی مانند الکترون‌ها یا کوارک‌ها را، که علی‌الاصول مشاهده‌ناپذیرند، تسویر می‌کنند.<sup>۴</sup> چون شواهد از آن دست اموری هستند که توجیه به دست

---

1. normative facts      2. underdetermination theses  
3. common sense      4. quantify

می‌دهند، مفهوم شواهد به شدت با مفاهیم هنجاری بنیادین دیگری مانند مفهوم دلیل<sup>۱</sup> پیوند دارد. در واقع، این فکر طبیعی است که «دلیل بر باور» و «شواهد» کمابیش مترادف‌اند و بیشتر به موجب این واقعیت از هم تمایز می‌یابند که [در زبان انگلیسی] اولی به لحاظ دستوری کارکرد اسم قابل شمارش را دارد در حالی که کارکرد دومی اسم جمع است.<sup>(۴)</sup>

به میزانی که موجه بودن باورمان به شواهدمان بستگی داشته باشد، داشتن مجموع شواهدمان مدخلیت می‌یابد. حتی اگر شاهد  $E$  برای توجیه باور به فرضیه  $H$  وقتی که به تنهایی لحاظ می‌شود کافی باشد، نتیجه نمی‌شود که دارنده شاهد  $E$  در باور به  $H$  بر مبنای آن توجیهی در اختیار دارد، زیرا ممکن است شاهد اضافی  $E'$  را داشته باشد، به گونه‌ای که با فرض  $E$  و  $E'$ ، باورش به  $H$  موجه نباشد. در این شرایط، شاهد  $E'$  نقض می‌کند توجیهی را که  $E$  در غیاب  $E'$  برای باور به  $H$  فراهم می‌آورد. بنابراین، حتی اگر باور من به این که نام شما مریم است بر اساس گواهی‌تان بر آن بدواً موجه باشد، دستیابی متعاقب به شاهدی که نشان می‌دهد شما بیماری دروغگویی دارید می‌تواند موجب ناموجه شدن همین باور شود. یک شاهد فقط به شرطی نقض‌شدنی<sup>۲</sup> است که علی‌الاصول در معرض آن باشد که شاهد دیگری آن را چنین متزلزل کند. شاهدی که در معرض چنین تزلزلی نباشد شاهدی نقض‌نشده است. این که آیا شاهدی هست که به این معنا نقض‌نشده باشد محل مناقشه است.<sup>(۵)</sup>

می‌توانیم به تبعیت از پالک (Pollock 1986) بین ناقض‌های تضعیف‌کننده<sup>۱</sup> و ابطال‌کننده<sup>۲</sup> تمییز دهیم. بنا بر شهود، آن‌جا که E شاهی بر H باشد، شاهد تضعیف‌کننده شاهی است که رابطه شاهد بودن E برای H را متزلزل می‌کند. بنابراین، شاهی که نشان می‌دهد شما بیماری دروغ‌گویی دارید ناقضی تضعیف‌کننده برای گواهی شماست: گرچه گواهی شما به نحو متعارف دلیلی عالی به دست می‌دهد که باور کنم نام شما مریم است، این شاهد که بیماری دروغ‌گویی دارید می‌تواند این رابطه را که گواهی شما شاهی است بر آنچه به آن گواهی می‌دهید قطع کند. برخلاف آن، ناقض ابطال‌کننده شاهی است که، با تأیید H - به صورتی مستقیم‌تر، مانع از آن می‌شود که E باور به H را موجه کند. بنابراین، گواهی معتبر منبعی دیگر بر این‌که نام شما مریم نیست بلکه نسرین است ناقض ابطال‌کننده گواهی اولیه شماست. این‌که تمایز بین ناقض‌های «تضعیف‌کننده» و «ابطال‌کننده» چقدر قاطع است پرسشی است که باب آن همچنان گشوده است.

جالب است که شاهد ناقض خود می‌تواند با شاهد دیگری نقض شود: ممکن است من بعداً به شاهد E<sup>۱</sup> دست یابم که نشان می‌دهد شما اصلاً بیماری دروغ‌گویی ندارید و شاهی که چنین چیزی را نشان می‌دهد ساخته و پرداخته دشمن قسم‌خورده‌تان بوده است. در این شرایط، توجیه ابتدایی من برای باور به این‌که نام شما مریم است، توجیهی که شاهد اولیه E عرضه کرده

---

1. undercutting      2. rebutting

شواهد در مقام اموری که باور را موجه می‌کنند ♦ ۲۱

بود، دوباره برقرار می‌شود. علی‌الاصول، پیچیدگی نسبت‌های نقضی که ممکن است بین فقرات مجموعه‌ای خاص از شواهد وجود داشته باشد حدی ندارد. این پیچیدگی یکی از خاستگاه‌های خطاپذیری<sup>۱</sup> ما در واکنش نشان دادن به شواهد به شیوه مناسب است.

بنابراین، برای این که باورمان به گزاره‌ای موجه باشد، کافی نیست که آن گزاره به درستی مؤید به تأیید برخی شواهد درست از مجموع شواهدمان باشد؛ بلکه آنچه مدخلیت دارد این است که مجموع شواهد ما تا چه حد آن گزاره را به درستی تأیید کند. تأکید شاهدباوران را بر این که واقعیت‌های مربوط به موجه بودن باور فرد بر واقعیت‌های مربوط به شواهد او مبتنی‌اند باید چنین تلقی کرد که آنان معتقدند مجموع شواهد فرد است که مدخلیت دارد. البته این نکته مسائلی را در این باره باقی می‌گذارد که فرد باید چه نسبتی با شاهد E داشته باشد تا E بخشی از مجموع شواهد او محسوب شود. این مسئله مرتبط هم باقی می‌ماند که چه اقسام اموری شایسته آن‌اند که در زمره مجموع شواهد فرد به شمار آیند.<sup>(۶)</sup>

با فرض این نظریه که شواهد اموری‌اند که باور را موجه می‌کنند، شهودهای ما درباره شواهدی که در وضعیتی فرضی در دسترس کسی است دیدگاه‌های ما را درباره آنچه باور فرد به آن در چنین وضعیتی موجه است شکل می‌دهد. البته می‌توان در جهت مقابل هم به همین شکل نظریه پردازی کرد: به میزانی که

---

1. fallibility

شهودهایی مستقل در این باره داریم که در وضعیتی فرضی باورمان به چه چیزی موجه است، چنین شهودهایی دیدگاه‌های ما را در این باره شکل می‌دهند که چه شواهدی باید در آن وضعیت در دسترسمان باشد. بدین ترتیب، این شهودها دیدگاه‌های ما را دربارهٔ این مسئلهٔ نظری کلی‌تر هم شکل می‌دهند که شاهد چیست یا چه اقسامی از چیزها می‌توانند و نمی‌توانند صلاحیت شاهد بودن را داشته باشند. بنابراین، اگر کاملاً مطمئن باشیم که باور فردی به  $P$  در شرایط  $C$  می‌تواند موجه باشد، بلافاصله نتیجه می‌شود که بودن در شرایطی از نوع  $C$  با داشتن شواهد کافی برای توجیه باور به  $P$  سازگار است. چنان‌که (در بخش دوم) خواهیم دید، استدلالی که این صورت عام را دارد غالباً به این تصور دامن زده است که مجموع شواهد ما را تجربه‌های فعلی‌مان تشکیل می‌دهند.

این مثالی است از این‌که با فرض تعهدمان به این نظریهٔ شاهدباورانه که تغییر در آنچه باورمان به آن موجه است همواره تغییر در مجموع شواهدمان را منعکس می‌کند، چگونه شهودهای راجع به توجیه می‌توانند تبیین ما را از شواهد هدایت کنند. گاهی گفته‌اند که میزان اطمینان دانشمندان به موجه بودن باورش به صدق فرضیه‌ای خاص نه فقط به ویژگی داده‌های ذی‌ربطی بستگی دارد که او در معرض آن‌ها بوده، بلکه به گسترهٔ فرضیه‌های بدیلی هم که از آن‌ها آگاهی دارد وابسته است. بر اساس این طرز فکر، میزان قوت مجموعه‌ای خاص از داده‌ها از حیث تأیید یک فرضیه یکسره با محتوای آن داده‌ها و

آن فرضیه تعیین نمی‌شود (با محتوای آن‌ها همراه با نظریه‌ای از پیش موجود [یا پیش‌زمینه‌ای]<sup>۱</sup> دانشمند درباره‌ی نحوه‌ی کار جهان هم یکسره تعیین نمی‌گردد). قضیه به این هم بستگی دارد که آیا فرضیه‌های رقیب قابل قبول دیگری هم در این زمینه در کار است یا نه. به این دلیل است که صرف بیان فرضیه‌ی بدیل قابل قبول می‌تواند به شکل چشمگیری احتمال [صدق] فرضیه‌ی اولیه بر مبنای داده‌های در دسترس را کاهش دهد.<sup>(۷)</sup>

مثالی تاریخی را در نظر بگیرید که غالباً گمان می‌رود این پدیده را روشن می‌کند. بسیاری از اندامواره‌ها صفات خاصی دارند که آن‌ها را قادر می‌سازد در محیط مألوفشان شکوفا شوند. بر اساس فرضیه‌ی طراحی،<sup>۲</sup> چنین چیزی به علت این واقعیت است که خالق هوشمند (یعنی خدا) چنین اندامواره‌هایی را طراحی کرده است. فرضیه‌ی طراحی تبیین بالقوه‌ای از واقعیت‌های ذی‌ربط است: اگر صادق باشد، واقعیت‌های مورد نظر را تبیین می‌کند. واقعیت‌های ذی‌ربط تا چه حد فرضیه‌ی طراحی را تأیید می‌کنند؟ احتمالاً طرح فرضیه‌ی داروینی<sup>۳</sup> در مقام رقیب در قرن نوزدهم به طور چشمگیری تأییدی را که «فرضیه‌ی طراحی» از آن بهره‌مند بود تضعیف کرد. به عبارت دیگر، حتی اگر دلیلی هم برای ترجیح فرضیه‌ی داروین بر فرضیه‌ی طراحی در کار نباشد، صرف این واقعیت که فرضیه‌ی طراحی دیگر یگانه تبیین بالقوه‌ی موضوع نیست می‌تواند

---

1. background theory      2. Design Hypothesis

3. Darwinian Hypothesis

(دست‌کم تا حدی) میزان اعتبار شایسته فرضیه طراحی بر اساس ملاحظات ذی‌ربط را کاهش دهد.

برای روشن‌تر شدن مسئله، فرض کنید که باور موجه فرد در واقع به گستره فرضیه‌های بدیلی بستگی دارد که او از آن آگاه است: وقتی فرضیه‌های جدیدی طرح می‌شوند، توجیه فرد برای باور به فرضیه‌هایی که تاکنون عرضه شده‌اند تغییر می‌کند. با فرض این نظریه شاهدباورانه که تفاوت‌های واقع در توجیه همواره مبتنی بر تفاوت‌های واقع در شواهدند، نتیجه این می‌شود که تعیین کامل شواهد فرد در هر زمان به مجموعه فرضیه‌هایی باز می‌گردد که او در آن زمان از آن‌ها آگاه است. این نمونه‌ای است از نحوه‌ای که احکام شهودی درباره آنچه باور فرد به آن در برخی شرایط موجه است، وقتی با تعهد به شاهدباوری همراه شود، می‌تواند نظریه شواهد او را هدایت کند (یعنی در آن فقراتی که او در نظریه‌پردازی‌اش ذیل «شواهد» می‌گنجاند تفاوتی ایجاد کند).

نقش توجیهی یا عقلانی‌ساز شواهد برای دیدگاه‌های معرفت‌شناختی مهم دیگری نیز محوری است، از جمله دیدگاه‌هایی که، به بیان دقیق، با شاهدباوری، مطابق صورت‌بندی پیش‌گفته آن، ناسازگارند. برای مثال، بیزگرایی را در نظر بگیرید (بنگرید به مدخل معرفت‌شناسی بیزی<sup>۱</sup>). بیزی‌ها بر آن‌اند که باور معقول فرد هم به شواهدی که او در معرض آن‌هاست بستگی دارد و هم به توزیع پیشین احتمال<sup>۲</sup>.

---

1. Bayesian epistemology      2. prior probability distribution



پس، به نظر بیزی‌ها، دو نفر که مجموع شواهد دقیقاً یکسانی دارند ممکن است از حیث داشتن باور معقول درباره مسئله‌ای با هم متفاوت باشند چون با صورت‌های متفاوتی از توزیع پیشین احتمال آغاز کرده‌اند. با وجود این، از آن‌جا که بیزی‌ها اغلب بر تغییر عقلانی باور یا بر چیزی تمرکز می‌کنند که در بازنگری عقلانی باورهای خویش در طول زمان دخیل است، نقش توجیهی شواهد موقعیت ممتازش را در طرح‌واره بیزی حفظ می‌کند، زیرا بیزی‌ها معمولاً معتقدند آنچه تغییرات معقول در باورهای فرد را از تغییرات نامعقول در باورهای او متمایز می‌کند این است که تغییرات نخست، برخلاف تغییرات دوم، متضمن واکنش مناسب به شواهد نویافته است.<sup>(۸)</sup> بنابراین، از نظر بیزی‌ها، به همان اندازه شاهدباوران، شواهدند که آنچه را نیازمند توجیه است موجه می‌سازند.

قابل توجه است که حتی دیدگاه‌هایی که نقش شواهد فاعل شناسا را در تعیین واقعیت‌های مربوط به موجه بودن باورهای او ناچیز می‌دانند معمولاً واقعیت‌های مربوط به شواهد فاعل شناسا را یکسره بی‌ربط نمی‌شمارند. برای مثال، نظریه‌های اعتمادگرایانه درباره توجیه معرفتی<sup>۱</sup> را در نظر بگیرید (Goldman 1979, 1986). اعتمادگرایی، در خالص‌ترین و سراسرترین صورتش، بر آن است که جایگاه باور موجه یا ناموجه به این بستگی دارد که آیا آن فرایند روان‌شناختی که باور را پدید آورده است فرایندی اعتمادپذیر است یا نه؛ یعنی

---

1. *reliabilist* theories of epistemic justification

صدق‌رسان است یا نه، وقتی تبیین اعتماد‌گرایانه از توجیه را این‌گونه صورت‌بندی کنیم، مفهوم شواهد در آن هیچ نقشی ندارد: به‌ویژه، جایگاه باور موجه یا ناموجه فرضی به این بستگی دارد که آیا فرایند باورساز ذی‌ربط در واقع اعتماد‌پذیر است یا خیر، نه به هر شاهدهی که ممکن است باورنده داشته باشد و به مسئله اعتماد‌پذیری آن مرتبط باشد (یا حتی به هر شاهدهی که ممکن است باورنده داشته باشد و ربط مستقیم‌تری به صدق خود باور داشته باشد). بنابراین، کسی که در واقع غیب‌گویی اعتماد‌پذیر است، در داشتن باورهایی که بر اساس غیب‌گویی شکل می‌دهد از توجیه بهره‌مند است، ولو این‌که مجموع شواهدش به قوت نشان بدهند که اولاً، قوه غیب‌گویی ندارد و ثانیاً، باورهای ذی‌ربط کاذب‌اند (BonJour 1985, ch. 3). اما، در پاسخ به چنین مثال‌هایی، اعتماد‌گرایان معمولاً می‌کوشند این شهود را جا بیندازند که اعتقاد چنین فاعل شناسایی به این‌که باورهایش — علی‌رغم شواهدی که دارد — اعتماد‌پذیرانه به دست آمده‌اند موجه نیست. برای این کار آن‌ها می‌کوشند تبیین اعتماد‌گرایانه بسیط را اصلاح کنند (مثلاً، بنگرید به Goldman 1986, 109–112). احساس نیاز به اصلاح تبیین اولیه و سراسر است‌تر شاید گواهی باشد بر انعطاف‌پذیری این اندیشه که شواهد فرد می‌توانند در موجه بودن باورهای او تفاوتی ایجاد کنند، ولو این‌که عوامل دیگری هم دخیل انگاشته شوند.

## متفکران معقول به شواهدشان توجه می‌کنند

انسان عاقل کسی است که از عقل به درستی استفاده می‌کند، و این، از جمله، مستلزم آن است که برآورد درستی از قوت شواهد داشته باشد.

ایر، احتمال و شواهد<sup>۱</sup>

اگر در باورهایمان معقول باشیم، شدت باور معمولاً با قوت شواهد موجود متنظر می‌شود. اگر معقول باشیم، وقتی تلاشمان برای یافتن شواهدی برای یک باور به ثمر ننشسته است، آن باور را رها می‌کنیم.

کواین و یولیان، شبکه باور<sup>۲</sup>

انسان خردمند باورش را با شواهد متناسب می‌کند.

دیوید هیوم، تحقیقی در فهم انسانی<sup>۳</sup>

مشخصه متفکران معقول این است که به شواهدشان توجه می‌کنند. اگر معقول باشیم، میل داریم واکنش مناسبی به شواهدمان نشان دهیم: در هر لحظه، دیدگاه‌های ما به نحو دقیقی بازتاب سرشت شواهدمان در آن لحظه‌اند، و حساسیت

1. Ayer, *Probability and Evidence*

2. Quine and Ullian, *The Web of Belief*

3. David Hume, *An Enquiry Concerning Human Understanding*

یا پاسخگویی خاص ما به تغییر در شواهدمان در طول زمان را آشکار می‌کنند. البته معقولیت ضامن درستی نیست. در واقع، ممکن است در موردی خاص با تبعیت از شواهد خود به بیراهه رویم، مثل وقتی که شواهدمان گمراه کننده‌اند. اما اشتباه کردن با نامعقول بودن فرق دارد. به میزانی که به شواهدمان توجه می‌کنیم، نامعقول نیستیم، حتی وقتی که برخطا باشیم.<sup>(۹)</sup>

نکات پیش‌گفته، گرچه کلیشه‌ای به نظر می‌رسند، به طور طبیعی الگویی بنیادین از هنجارهایی را نشان می‌دهند که بر روال اسناد باور در ما حاکم‌اند. بر اساس الگوی مورد نظر، در اسناد باور به شما، در شرایط یکسان، باید باور P را فقط در صورتی به شما نسبت بدهم که باور شما به P، با در نظر گرفتن مجموع شواهدتان، معقول باشد. اندیشه اصلی در پس روایت متداول از «اصل حمل بر احسن»<sup>۱</sup> این است. بر اساس این طرز فکر، نتیجه‌گیری من درباره باور شما بر اساس معرفتم نسبت به موقعیت معرفتی‌تان موجه است. بنابراین، اگر بدانم که شواهد شما به قوت نشان می‌دهند که امروز باران می‌بارد، آن‌گاه (در شرایط یکسان) باید این باور را به شما نسبت بدهم که امروز باران می‌بارد. از سوی دیگر، اگر بدانم که شواهد شما به قوت نشان می‌دهند که امروز باران نمی‌بارد، آن‌گاه باید به همان شکل باوری به این مضمون را به شما نسبت بدهم. گرچه ممکن است در موقعیتی، متفکری که عموماً معقول است نتواند باوری مطابق با شواهدش داشته باشد، چنین مواردی استثنایی‌اند. در

---

1. Principle of Charity

نبود دلیلی مبنی بر این‌که مورد پیش رو در زمرهٔ چنین استثناهایی است، مجازیم بر اساس اطلاعاتی دربارهٔ سرشت شواهد فرد دیگر، دربارهٔ محتوای باورهای او نتایجی بگیریم. فرض اولیه این است که باورهای شخص باورهایی هستند که داشتن آن‌ها، با فرض شواهدی که در معرضشان قرار داشته، برای او مناسب است.

پیش‌تر گفتیم که ممکن است تبعیت از شواهد در موردی ما را به بیراهه ببرد: حتی اگر  $P$  صادق باشد، شواهد ما ممکن است به صورت گمراه‌کننده‌ای نشان بدهند که  $P$  صادق نیست. وقتی شواهد ما گمراه‌کننده باشند، معمولاً با باور آوردن بر اساس آن‌ها، به باوری کاذب می‌رسیم. ما معمولاً فرض می‌گیریم که چنین مواردی استثنایی‌اند. آیا جهان‌های ممکن‌هی هست که در آن‌ها چنین مواردی قاعده باشد؟ متفکری دقیق و بادرایت را در نظر بگیرید که در رسیدن به باورهایش همواره و به شکلی باریک‌بینانه به شواهدش توجه می‌کند. در جهان ما، این عادت‌ها به شکوفایی شناختی می‌انجامند، یعنی به این‌که فرد باورهای صادق به نسبت زیاد و باورهای کاذب به نسبت کمی داشته باشد (یا دست‌کم از نظر صدق و کذب بسیار بهتر از کسانی عمل کند که به شواهدشان توجه نمی‌کنند و، در عوض، باورهایشان را شتاب‌زده یا باری به هر جهت شکل می‌دهند). حال در نظر بگیرید که همین فرد در جهانی که در معرض دسایس اهریمن شریر دکارتی قرار دارد چگونه عمل می‌کند، یعنی جهانی که در آن موجودی مصمم است ساکنان جهان را دربارهٔ سرشت حقیقی آن بفریبد. گرچه سرشت حقیقی جهان

مورد بحث با سرشت حقیقی جهان ما اساساً متفاوت است، این سرشت از منظر ساکنانش به کلی تشخیص‌ناپذیر است، زیرا اهریمن مراقب است تا مطمئن شود کیفیت روندهای تجربه‌های آن‌ها با روندهای تجربه‌هایی که در جهان غیرتوهمی ما از سر می‌گذرانند یکی باشد. در جهانی که تحت اداره اهریمن دکاری است، درایت و باریک‌بینی متفکر مورد نظر ما در توجه کردن به (آنچه) ملاحظات ذی‌ربط (می‌انگارد بی آن‌که تقصیری متوجهش باشد) کمتر از درایت و باریک‌بینی‌اش در جهان ما نیست. با این حال، به علت شرایط نامساعد، باورهای او تصویری اساساً غلط از محیطش مجسم می‌کنند. اگر باورهای متفکر مورد نظر ما درباره محیطش کاذب باشند، آیا این باورها توجیهی کمتر از همین باورها در جهان ما دارند؟ آیا خود این متفکر معقولیت کمتری دارد؟ بسیاری از فیلسوفان معتقدند که باورهای این متفکر همان قدر موجه‌اند، و خود او در هر دو جهان به یک میزان معقول است (مثلاً، بنگرید به Cohen 2001 & Pryor 1984). در برابر این اندیشه که متفکری که گرایش‌ها و عادت‌های فکری‌مبنایی‌اش بی‌تغییر باقی می‌ماند ممکن است به صرف قرار گرفتن در شرایطی کمتر نامنتظر و تصادفی معقولیت کمتری داشته باشد، ظاهراً مقاومت شهودی قوی‌ای نشان داده می‌شود. با این حال، همان‌طور که ویلیامسون (Williamson 2000) به قوت تأکید کرده است، پذیرش این داوری که متفکر مورد نظرمان در «موقعیت خوب» و «موقعیت بد» به یک میزان عقلانی است، ناگزیر ما را به سوی تصویری از شواهد سوق می‌دهد که بر اساس آن